

اداره‌ی «هفته نامه صدای مردم افغانستان» ضمن تقبیح نمودن حملات تروریستی اخیر در کابل، که صدها شهروند کشور را به خاک و خون کشاند، برای بازماندگان قربانیان اخیر استدعای صبر و شکیبایی دارد. اداره‌ی این رسانه، رویکرد حکومت وحدت ملی را در برابر اعتراض‌کنندگان، خلاف ارزش‌های حقوق بشری و آزادی بیان دانسته و از نهادهای مدافع حقوق بشر، سازمان ملل متحد و سازمان‌های حامی آزادی بیان و رسانه، می‌خواهند که به بررسی اتفاق‌های اخیر بپردازند و از عمل کرد حکومت نظارت کنند.

بر خورد گزینشی با تظاهرات مدنی



خلیل روشنگر

تبعات منفی این شیوه‌ی برخورد با رفتار مدنی مردم در قالب تظاهرات، هم برای حکومت و هم برای مردم بسیار سنگین است. حکومت با تفکیک تظاهرات مدنی به خوب و بد، ضمن آن که میدان کارزارهای مدنی را تنگتر می‌سازد، ناآگاهانه مردم را به سمت توصل به خشونت سوق می‌دهد. بدیهی است که یأس و سرخوردگی مردم از رفتارهای مدنی و روی آوردن آن‌ها به خشونت، نتایج جز تباهی و مرگ و خون در پی ندارد. در چنین حالتی، هزینه‌ی مهار اعتراضات و خشونت‌ها برای حکومت بسیار بالا خواهد رفت و امکان سرنگونی آن را بیشتر خواهد ساخت. این سنگین‌ترین هزینه‌ی احتمالی برای تمام حکومت‌هایی است که با تفکیک تظاهرات مدنی به خوب و بد و برخورد گزینشی با آن، قصد دارند به عمر بیشتری برسند.

اشرف غنی: دادستانی درباره خشونت‌ها در تظاهرات کابل تحقیق کند

تظاهرات روز جمعه در پی حمله مرگبار روز چهارشنبه کابل و در اعتراض به آنچه "عدم کفایت دولت در تامین امنیت مردم" خوانده شد، برگزار شد. اشرف غنی، رئیس جمهوری افغانستان در نشست فوق‌العاده امنیتی به دادستان کل افغانستان دستور داده است تا در مورد خشونت‌ها در جریان تظاهرات روز جمعه در کابل تحقیق کند. در خبرنامه ارگ ریاست جمهوری آمده است: "رئیس جمهور غنی در جلسه فوق‌العاده امنیتی بر بررسی همه جانبه رویداد روز جمعه کابل و شناسایی آنانی که خلاف قانون عمل کردند، تاکید کرد".

دیروز در درگیری میان نیروهای امنیتی و صدها معترضی که علیه ناامنی در پایتخت افغانستان راهپیمایی می‌کردند، دست کم ۵ نفر کشته و بیشتر از ۲۰ نفر زخمی شدند. مراد علی مراد، معاون ارشد وزارت داخله افغانستان در نشست خبری در کابل گفت که دولت افغانستان خشونت‌های دیروز را که منجر به کشته شدن ۵ معترض و زخمی شدن حدود ۲۰ تن دیگر آنها شده، بررسی می‌کند و هرکسی که عامل تیراندازی به معترضان شناخته شود، محاکمه خواهد شد. آقای مراد گفت که دولت حاضر است با نمایندگان معترضان گفت‌وگو کند و پیشنهادات و نظرات آنها را "به دقت گوش کند".

سازمان عفو بین الملل؛ قاتلین معترضان در کابل محاکمه شوند

سازمان عفو بین‌الملل از دولت افغانستان خواسته تا عاملان تیراندازی روز جمعه به معترضان در کابل را شناسایی و به محاکمه بکشاند. در تظاهرات روز جمعه در کابل در نتیجه شلیک نیروهای امنیتی چندین معترض جان باختند و حداقل حدود ۲۰ تن دیگر زخم برداشته اند. در خبرنامه ای که از سوی سازمان عفو بین‌الملل پخش شده، چنین آمده: "استفاده از نیروی نظامی علیه معترضانی که در پی یکی از مرگبارترین حملات در کابل دست به تظاهرات زده بودند، بیانگر بی حرمتی مقام های دولت به جان مردم است." این سازمان علاوه نموده است: "در حالیکه گزارش های وجود دارد که گروه کوچکی از معترضان از خشونت بشمول پرتاب سنگ به جانب پولیس استفاده کرده اند اما این نمی تواند واکنش مرگبار و شدید نیروهای امنیتی را توجیه کند." در خبرنامه همچنان گفته شده که "مردم افغانستان شایسته عدالت هستند و باید تحقیقات عاجل و همه جانبه در مورد انفجار (روز چهارشنبه) صورت بگیرد تا عاملان آن شناخته شوند." علاوه بر این، تاکید شده است که "مقامات همچنین باید در مورد استفاده غیرقانونی نیروی نظامی علیه معترضان تحقیق کنند و آنهایی را که مسئول کشتن معترضان در جریان تظاهرات اند، به محاکمه بکشاند."

عزل و نصب‌ها، جلو خون و بحران سیاسی را نمی‌گیرند

محمد نسیم نظری



بازداشت چندین افسر بلند پایه‌ی قول اردوی ۲۰۹ شاهین به اتهام دست داشتن در حمله‌ی انتحاری خونین در این قول اردو، که در آن ده‌ها سرباز و افسر جان باختند، این عزل و نصب‌ها نمونه‌های بارز تغییرات در صفوف سیاسی و نظامی حکومت را نشان می‌دهد.

آن چه به عنوان بنیادی‌ترین سوال در ذهن هر شهروند این کشور حک می‌گردد این است که آیا مناصب کلان حکومتی بر معیارهای قانونی و شایسته‌سالاری «واگذاری کار به اهل آن» می‌باشد یا این که ثلثه‌های تیمی و علائق سیاسی در آن دخالت دارد؟

یکی از محوری‌ترین شاخصه‌ی حکومت به اصطلاح وحدت ملی برخوردارهای تیمی و حزبی در جایجایی پست‌های مهم سیاسی و نظامی است، که همیشه در صحنه‌ی عمل چالش برانگیز بوده و چهره‌ی فاقد هویت ملی این حکومت را جلوه‌گر می‌باشد. طی دو هفته‌ی گذشته شاهد عزل و نصب‌های در ارگان‌های گوناگون حکومتی بودیم، از انتصاب جنرال مراد علی مراد معاون پیشین لوی درستی قوای مسلح به عنوان معین ارشد امور امنیتی در وزارت داخله گرفته تا عزل و برکناری زبیر مسعود فرزند ارشد احمد ضیا مسعود از سمت مشاوریت شورای امنیت ملی و نیز برکناری و

تقبیح و توبیخ، تنها جواب حکومت به تروریستان

احمدشاه کهزاد



در شفاخانه‌ها، اعلام همدردی و غم شریکی با بازماندگان حادثه و دادن وعده‌های پوچ و تمهیدات غیر عملی به مردم خلاصه می‌شوند، که طبعی به تامین امنیت و آوردن صلح در کشور کمک نمی‌کند. رهبری حکومت در کش و قوس رخدادهای مرگبار انتحاری/انفجاری در کشور نه تنها تدابیر پیشگیرانه بمنظور جلوگیری از وقوع رویدادها و رخدادها را ندارد، بل اقدامات پس از حملات خون‌بار انتحاری به هدف ترمیم وضع شکننده‌ی امنیتی و پایین آوردن گراف تلفات افراد ملکی سخت معیوب و در برخی مواقع مضحک است.

رهبری حکومت، مطلق دنباله‌رو حوادث است. هرازگاهی که حملات انتحاری با وسعت رخداد مرگبار شفاخانه‌ی نظامی سردار محمد داوود خان، قول اردوی ۲۰۹ شاهین در شمال و در تازه‌ترین مورد، حمله‌ی انتحاری مرگبار وزیر اکبرخان که تلفات انسانی و مالی هنگفتی را در پی داشت و ده‌ها رویداد تلخ امنیتی دیگر در مرکز و ولایات، که قربانی آن اغلب توده هاست اتفاق می‌افتد، از جانب رهبری حکومت هیچ نوع اقدامات که نتایج ملموس و مشهود در پی داشته باشند صورت نمی‌گیرند. آخرین سعی و تلاش مجریان و اربابان سیاست به تقبیح و توبیخ عاملان رویداد، دید و بازدید از زخمیان رویداد



گلوله، پاسخ ارگ به معترضان

احساس

به دنبال فاجعه‌ای هفته‌ی گذشته در چهار راه زنبق، که نزدیک به ۶۰ کشته و زخمی برجای گذاشت، فعالین مدنی و شهروندان کابل، روز جمعه «۱۲ جوزا»، دست به اعتراضات گسترده‌ای زدند. اعتراضاتی که بعد از چند ساعت، با گلوله‌های نیروهای امنیتی بدرقه شد و به خشونت گرایید و در پی آن، نزدیک به سی تن از معترضان کشته و زخمی شدند و تعدادی هم مورد لگد و کوب قرار گرفتند. در این میان اما اتفاق‌های که بوقوع پیوست، حقیقت‌های زیادی را برمی‌تاباند و گوشه‌های پنهان وسیع دارند. حقیقت‌های که معنی خودکامی حکومت و مرکز دموکراسی را می‌رسانند و گوشه‌های که اگر کنار هم چیده شوند بوی خیانت و دیکتاتوری می‌دهند. آنچه از چنین بازی‌های شرم‌آور حکومت فهمید می‌شود این است که، در سطح کلان تصمیم‌گیری، هیچ اراده‌ی برای تغییر وضعیت وجود ندارد، در تصمیم‌گیری‌های سیاسی بجای این‌که به منافع ملی ارجحیت داده شود به منافع تیمی و شخصی ارزش داده می‌شود و در ساختار سیاسی حکومت و شریکان قدرت بیشتر از هر چیزی تعلقات قومی-تیمی مطرح است، تا تخصص مسلکی و تعهد کاری. پیچیدگی اتفاق‌های از این دست، آن هم وقتی مردم هدف قرار می‌گیرند و حکومت به جای این‌که به شناسایی باند‌های تروریست اقدام کند، دست به سرکوب مردم می‌زند، نگاه مشکوک به قضیه را بیش‌تر می‌کند. در پیوند به این رخ‌دادها دو مسئله شایان گفتن است:

اول: دموکراسی متکی بر مردم است و مردمی که در یک نظام دموکرات زندگی می‌کنند باید آگاه و مطلع باشند تا بتوانند در سرنوشت جمعی شان با بصیرت و آگاهی تصمیم بگیرند. در سایه‌ای دموکراسی، گردهمایی‌ها برای تأمین حقوق شهروندی، از ابتدایی‌ترین و اساسی‌ترین حقوق انسان‌هاست. در نظام‌های مردم‌سالار، همان طوری‌که شهروندان مقامات دولتی را بر می‌گزینند تا حکومت را اداره کند، همان گونه حق دارند تا از حکومت بپرسند و در برابر گردن کجی‌های آن دست به اعتراض بزنند، از این لحاظ، رویکرد سرکوب‌گرایانه‌ی حکومت در برابر معترضان، نقض واضح اصول و اساسات دموکراسی است.

دوم: مجازات، تنها مسئله‌ی گم‌شده و همیشه غایب در فرهنگ سیاسی ما بوده‌است، در طول شانزده سال گذشته، هیچ موردی که در آن مسئول متخلف یک نهاد سیاسی یا غیر سیاسی مجازات شده باشد وجود ندارد. اما آن‌چه در پیوند به فاجعه‌ی چهار راه زنبق و به دنبال آن خشونت نیروهای امنیتی در برابر معترضان، و انفجارات ۱۳ جوزا در جریان مراسم دفن قربانیان و شهدا انتظار می‌رود این‌که باید عاملان این قانون شکنی‌ها شناسایی و به پنجه‌ی قانون سپرده شود. اما در صورتی‌که، دست‌گاه حکومت بجای احترام به خرد جمعی خیال بازی با افکار عمومی را داشته باشد و چهره‌های منتهم به خیانت ملی به جای مجازات مکافات شوند، تنها پیام واضح این وضعیت نبود یک روحیه‌ی ملی در سطح رهبری حکومت است. بنابراین نوع برخورد حکومت با مردم و اعتراض‌کنندگان، واقعیت‌های تلخ زیادی را منعکس می‌کنند، واقعیت‌های چون مافیایی شدن سیاست، دیکتاتوری و رفتارهای فراقانونی کارگزاران قدرت. بنابراین رویکرد حکومت در برابر اعتراض‌کنندگان هیچ توجیه قانونی ندارد، بلکه یک بازی تئو دار سیاسی است، بازی که تمامی دست‌آوردهای عصر پس از طالبان را به مخاطره انداخته‌اند. اما در این میان آن‌چه مهم بوده می‌تواند، پاسخ و واکنش افکار عمومی در برابر این همه گردن کجی‌های حکومت و سران قدرت است، چیزی که عقلانیت افکار عمومی به آن محک زده شده‌است.

برخورد گزینشی با تظاهرات مدنی

آنرا سرکوب می‌کند، پا از خیابان خواهند کشید و عرصه برای دیکتاتوری وسیع‌تر خواهد شد. این اتفاق نیز جزء تبعات منفی برخورد گزینشی حکومت با تظاهرات و راهپیمایی مردم است.

تظاهرات روز جمعه «۱۲ جوزا»، چرا به خشونت کشید؟ به نظر می‌رسد علت اصلی، شیوه‌ی برخورد حکومت وحدت ملی با این تظاهرات بود. از دید حکومت، این تظاهرات نامیوم و بد بود. در آغاز شروع کردند به توزیع پول میان فعالان فیسبوکی تا هزار نوع دلیل و بهانه برای برگزار نشدن آن بتراشند. حتا شماری تلاش به خرج دادند تا این تظاهرات را سیاه‌نمایی کنند و از این طریق طرح تظاهرات را لغو سازند. همه‌ی این کارها در مرحله‌ی مقدماتی انجام شد، ولی افکار عمومی مطابق میل حکومت مدیریت نشد و طرح برپایی تظاهرات به پختگی رسید.

اقدام بعدی حکومت، ندادن مجوز به این تظاهرات بود. حکومت به همین ترتیب جاده‌ها را مسدود ساخت و از تجمع مردم در چهارراهی زنبق جلوگیری به عمل آورد. پولیس با تعداد کمی از افرادی که در محل انفجار روز چهارشنبه تجمع کرده بودند، به درگیری آغاز کرد. پولیس در آغاز تلاش کرد با موتور آب‌پاش و گاز اشک‌آور و شلیک‌های هوایی مردم را متفرق کند، ولی بعدتر طبق ادعای تظاهرکنندگان، به شلیک مستقیم گلوله در میان مردم مبادرت ورزیدند. در نتیجه‌ی برخورد پولیس و تظاهرکنندگان، چنان که نهادهای دولتی اعلام کرده‌اند، شش تظاهرکننده کشته و حدود بیست نفر نیز زخمی شدند.

با مرور مختصر رویداد روز جمعه مشخص می‌شود که حکومت چگونه در پی مهار و سرکوب تظاهرات بد «از دید حکومت» است. در حالی که مطالبات مردم از نگاه قانون اساسی، مشکل خاصی نداشت و دعوت سران حکومت به استعفا، هیچ منع قانونی و اخلاقی ندارد. اما بعدتر که تظاهرات به خشونت کشیده شد و عامل آن هم خود حکومت بود، شماری از تظاهرکنندگان به خشم آمدند و هرچه دل شان خواست نثار سران حکومت کردند. اگرچه دشنام‌ها و سخنان موهن شماری از تظاهرکنندگان، قابل توجیه نیست ولی شنیدن آن دور از انتظار هم نبود. حکومت طوری شرایط را برای تظاهرکنندگان تنگ و محدود ساخته بود که دیگر راهی جز توصل به فحش و ناسزا و همین‌طور خشونت نداشتند. بنابراین، رفتاری که روز جمعه نیروهای پولیس با

حکومت وحدت ملی رفتار مدنی شهروندان در قالب تظاهرات را به دو دسته‌ی «خوب» و «بد» تقسیم کرده است. برای سران این حکومت، تظاهراتی مطلوب و پسندیده است که برای پنهان کردن خطاها و عیوب حکومت و یا هم برای بزرگ‌نمایی دست‌آورد اندک آن برپا می‌شود. برپایی تظاهرات با محوریت این دو هدف، از دید حکومت وحدت ملی، «خوب» است. اما تظاهراتی که در آن مطالبات شهروندی مجال طرح و بیان می‌یابد و سران حکومت به پاسخ‌گویی در برابر مردم دعوت می‌شوند، از دید حکومت وحدت ملی، «بد» است. بنابراین، در طول دو و نیم سالی که از عمر حکومت وحدت ملی گذشته است، برخورد این حکومت با راهپیمایی‌ها و تظاهرات مدنی مردم، دوگانه و گزینشی بوده است.

تبعات منفی این شیوه‌ی برخورد با رفتار مدنی مردم در قالب تظاهرات، هم برای حکومت و هم برای مردم بسیار سنگین است. حکومت با تفکیک تظاهرات مدنی به خوب و بد، ضمن آن‌که میدان کارزارهای مدنی را تنگ‌تر می‌سازد، ناآگاهانه مردم را به سمت توصل به خشونت سوق می‌دهد. بدیهی است که یأس و سرخوردگی مردم از رفتارهای مدنی و روی آوردن آن‌ها به خشونت، نتایج جز تباهی و مرگ و خون در پی ندارد. در چنین حالتی، هزینه‌ی مهار اعتراضات و خشونت‌ها برای حکومت بسیار بالا خواهد رفت و امکان سرنگونی آن را بیشتر خواهد ساخت. این سنگین‌ترین هزینه‌ی احتمالی برای تمام حکومت‌هایی است که با تفکیک تظاهرات مدنی به خوب و بد و برخورد گزینشی با آن، قصد دارند به عمر بیشتری برسند.

تاوانی که مردم در این شیوه‌ی برخورد حکومت با تظاهرات مدنی شان می‌پردازند، کم از تاوان حکومت نیست. چنان که طی دو و نیم سال گذشته دیدیم، در نتیجه‌ی برخورد غیرمسئولانه‌ی حکومت با تظاهرکنندگان، جوانان و افراد تحصیل‌کرده‌ی زیادی کشته شدند. برآورده نشدن مطالبات قانونی تظاهرکنندگان، از جمله جنبش روشنایی و جنبش تبسم، از دیگر تبعات این طرز برخورد حکومت وحدت ملی با پدیده‌ی تظاهرات بوده است. وقتی مردم ببینند که تظاهرات پاسخ نمی‌دهد و حکومت با وحشیانه‌ترین شکل ممکن

تظاهرکنندگان و در رأس حکومت انجام داد، قابل دفاع نیست و بوی سرکوب از آن به خوبی احساس می‌شود. اما ما بارها دیده‌ایم که حکومت از بعضی از راهپیمایی‌ها استقبال کرده و با تدابیر ویژه‌ای امنیت آنرا گرفته است. مثلن تظاهراتی که شماری از شهروندان افغان در دوم سرطان سال ۱۳۹۵ علیه دولت پاکستان برگزار کرده بودند، مورد استقبال حکومت وحدت ملی قرار گرفت و تدابیر امنیتی آن نیز در سطح عالی قرار داشت. این تظاهرات از آن جایی که نیات سیاسی حکومت را برآورده می‌ساخت، از دید حکومت، هم مناسب و به موقع بود و هم هیچ تهدید امنیتی در برابر برگزاری آن وجود نداشت. نمی‌خواهم بگویم که این تظاهرات بد بود، بل که می‌خواهم اثبات کنم که برخورد حکومت با پدیده‌ی تظاهرات دوگانه و گزینشی است. به همین شکل، تجمعاتی که به خاطر منافع یک قوم خاص در ساحات جنوبی و مشرقی برگزار می‌شود، همیشه مورد حمایت حکومت قرار می‌گیرد و امنیت آن نیز با تمام و کمال گرفته می‌شود.

گارنیزون کابل روز شنبه اعلام کرد، که نمی‌تواند امنیت تجمعات اعتراضی و تظاهرات در روزهای آتی را بگیرد. به استدلال این نهاد، فعلن وضعیت امنیتی در شهر کابل خوب نیست و احتمال دارد تجمعات مردمی در روزهای آتی هدف حمله قرار بگیرد. سوالی که در این خصوص به میان می‌آید این است که؛ امنیت کاروان معیتهی چندهزار نفری گلبدین حکمتیار از نگرهار تا کابل، چگونه گرفته شد؟ آیا هیچ تهدید امنیتی در برابر کاروان وجود نداشت؟ پاسخ روشن است، وقتی گارنیزون کابل بتواند امنیت تظاهرات معطوف به منافع سران حکومت و کاروان معیتهی چندهزار نفری حکمتیار را بگیرد، به راحتی می‌تواند امنیت چند هزار معترض حکومت را نیز بگیرد. بنابراین، هشدار گارنیزون کابل از وقوع حوادث ناگوار امنیتی در روزهای آتی، تلاشی در جهت رفع مسئولیت از سوی این نهاد است و چیزی بیش از یک بهانه نیست. هرگاه اتفاق بدی بیفتد، مسئولیت آن به دوش گارنیزون کابل است. پیشنهاد می‌شود که حکومت وحدت ملی در برخوردش با رفتار مدنی مردم در قالب تظاهرات تجدید نظر کند و فضای مساعد برای فعالیت‌های مدنی را به فضای ملتهب جنگ و خشونت تبدیل نکند.

با مرور مختصر رویداد روز جمعه مشخص می‌شود که حکومت چگونه در پی مهار و سرکوب تظاهرات بد «از دید حکومت» است. در

حالی که مطالبات مردم از نگاه قانون اساسی، مشکل خاصی نداشت و دعوت سران حکومت به استعفا، هیچ منع قانونی و اخلاقی ندارد.

اما بعدتر که تظاهرات به خشونت کشیده شد و عامل آن هم خود حکومت بود، شماری از تظاهرکنندگان به خشم آمدند و هرچه دل شان

خواست نثار سران حکومت کردند. اگرچه دشنام‌ها و سخنان موهن شماری از تظاهرکنندگان، قابل توجیه نیست ولی شنیدن آن دور از

انتظار هم نبود. حکومت طوری شرایط را برای تظاهرکنندگان تنگ و محدود ساخته بود که دیگر راهی جز توصل به فحش و ناسزا و

همین‌طور خشونت نداشتند. بنابراین، رفتاری که روز جمعه نیروهای پولیس با تظاهرکنندگان و در رأس حکومت انجام داد، قابل دفاع

نیست و بوی سرکوب از آن به خوبی احساس می‌شود.

برگی از تاریخ

چگونگی دستگیر شدن

میر یزدان بخش

"دوست محمد خان که از اتحاد قزلباش‌های کابل با شیعیان هزاره سخت نگران بود و بقای خود را در نابودی هزاره‌ها و رهبر آنان می‌دید، دست به کار شد و چون درهم شکستن قدرت یزدان‌بخش از طریق قوه‌ی قهریه کار آسانی نبود به حيله متوسل شد. بنابراین در بین قزلباش‌های کابل که روابط حسنه‌ای با او داشتند چنین وانمود کرد که برای شخصیت میر یزدان‌بخش احترام زیادی قایل است و آرزومند دیدار و آشنایی بیشتر با اوست. «او از شیعیان خواست تا از نفوذ شان استفاده نموده، میر را وادار به دیداری از کابل نماید. آنان موضوع را به میر یزدان‌بخش اطلاع دادند و دوست محمد خان یک جلد قرآن مجید را مهر نموده و به حیث وثیقه‌ای مهم و سنگینی برای سلامتی میر فرستاد و افراد عمده‌ی شیعه‌ای کابل نظر به پیشنهاد امیر ضامن شدند.»

یزدان‌بخش وقتی اصرار سران قزلباش را مشاهده کرد، با دریافت ضمانت‌های مالی و جانی، راهی کابل شد تا خدشه‌ای به روابط سیاسی او با امیر کابل وارد نشود، اما پس از استقبالی دوستانه دستگیر شد و به زندان افتاد. محبس طولی نکشید زیرا او با استفاده از فرصت مناسب از زندان گریخت و به بهسود باز گشت.

از این پس روابط یزدان‌بخش با دوست محمد به شدت تیره شد، با این وجود وی از درگیری با امیر کابل اجتناب می‌ورزید و با در پیش گرفتن رویه‌ای مسالمت‌جویانه، به تدریج قدرت و نفوذ خود را در میان میره‌های هزاره گسترش داده، آن‌ها را با خود متحد و همراه ساخت. در این مدت او از ارسال مالیات مقرر به کابل امتناع نمی‌ورزید و در حفظ امنیت راه‌های تجاری که از سوی کاروان‌های دولتی مورد استفاده قرار می‌گرفت، کوچک‌ترین سستی به خود راه نمی‌داد. از طرفی با ساخت استحکامات و قلعه‌های جنگی، آمادگی دفاعی خود را بالا برده، با سرکوب خوانین سرکش، قدرت خود را بیش از پیش افزایش داد. او با این اقدامات توانست، «میره‌های هزاره‌ی بامیان و میرانی که هنوز به امیر کابل وفادار مانده بودند را با خود متحد و هم‌دست گرداند.»

حاجی خان «همکار دوست محمد» در سال ۱۲۴۸ق/۱۸۳۲م به قصد جمع‌آوری مالیات روانه‌ی بامیان شد و با یزدان‌بخش بر سر نحوه‌ی سرکوب تاتارها وارد مذاکره گردید. در خلال ایامی که حاجی خان در هزاره‌جات به جمع‌آوری مالیات و سرکوب خوانین متمرکز مشغول بود، برادران وی با افراد تحت فرمان شان به او ملحق شدند و او را بیش از پیش تقویت کردند. بعضی از خوانین هم با پول و وعده و وعیدهای مختلف تطمیع گردیدند و به حامیان حاجی خان مبدل شدند. همچنین با ایجاد تفرقه در بین سران هزاره، تضعیف یزدان‌بخش میسر شد. محمدعلی بیگ نیز در رکاب حاجی خان، وی را در این امور یاری می‌رساند. در این وقت محمد علی بیگ با میانجی‌گری حاجی خان نسبت به یزدان‌بخش اظهار دوستی و محبت می‌کرد. در لشکر کشی به مناطق تاتارنشین، یزدان‌بخش و برادر وی، عباس، که از یاران خود دور مانده بودند توسط نیروهای حاجی خان و محمدعلی بیگ دستگیر شدند. در پی این عمل «عساکر مسلح بهسودی که بدون رهبر مانده بودند به آسانی توسط عساکر افغان پراکنده شدند.» حاجی خان اسیران خود را به بامیان آورد و آن‌ها را با فتوای ملا شهاب‌الدین در روز جمعه مطابق به هشتم ماه رجب سال ۱۲۴۸ق به جرم خیانت اعدام کردند. یزدان‌بخش فردی شجاع، مومن و پایبند به اعتقادات مذهبی بود. او با شجاعتی وصف‌ناپذیر در صدد برآمد تا با اتحاد قبایل هزاره در برابر ظلم و بی‌عدالتی حکومت انحصارگرایی درانی ایستادگی کند و با ایجاد محیط امن، موجبات پیشرفت شیعیان را در زمینه‌های مختلف فراهم آورد. وی قبل از اعدام تقاضا کرد تا دست‌های او را برای خواندن نماز باز نمایند اما با درخواست وی موافقت نشد. پس زیر لب به خواندن اوراد و انکاری چند پرداخت. آن‌گاه خطاب به جمعیت چنین وصیت کرد: «راه من این است، آنان باید ره مرا تعقیب نمایند.»

منبع: شیعیان افغانستان، حسین عبدلی، چاپ اول، انتشارات

بقعه، صص ۱۸۷-۱۸۹

امنیت ملی و فرماندهی پولیس کابل است، که طبعن ضعف و ناکامی مدیریتی را به همراه داشته و سبب شکننده‌تر شدن وضع امنیتی گردیده است. گماشتن و استخدام افراد غیر متخصص و غیر حرفوی در رهبری، وجود پلیس خیالی و رسواتر این که ترویج رتبه فروشی در نهادهای امنیتی، که در آخرین تحلیل برآیند کاربست سیاست قومی است از جدی‌ترین مشکلات کنونی در نهادهای امنیتی است. امروزه فساد کمر شکن مالی در نهادهای امنیتی و در زون‌های پلیس و اردوی ملی یک امر ملموس و مشهود است. فساد مالی در نهادهای امنیتی واقعیتی است که جای بحث ندارد، فروش اسلحه و مهمات، فروش تیل و نفت، دزدی و به جیب زدن پول لباس، آب، نان و میوه‌ی سربازان، یک امر معمول می‌باشد که این عمل زشت و نامیمون کمر سربازان و ارتش ملی را شکسته و باعث تضعیف مورال آن‌ها شده اند. افزون بر این‌ها، ابهام در تعریف صلاحیت سرفروندگان اعلیٰ قوای مسلح و چونگی نقش شورای امنیت، از دیگر مواردی اند که ضریب ناامنی و بی‌ثباتی را در کشور تا این حد بلند برده اند.

به هر ترتیبی، به باور من، نیاز است تا رهبری حکومت و در رأس آن رییس جمهور کشور برای مردم افغانستان تعریف روشن و شفاف از تروریستان و هراس افگنان داشته باشند و پالیسی مشخص را برای مهار ناامنی‌ها و سرکوب دشمن ارائه کند. حکومت باید از کاربست سیاست میهم و استفاده از اصطلاحات گمراه کننده‌ی چون مخالفان نظام، بردران ناراضی و برادران فریب خورده، که منتج به سیاست‌زدگی نهادهای امنیتی می‌گردد دوری نماید، زیرا سیاست‌زدگی نهادها و نیروهای امنیتی سر آغاز فروپاشی نظام است.

رهبری حزب جمعیت نیز محصول برداشت ناکارایی حکومت و نیز برخورد سیاسی سردمداران آن با قضایای مهم کشوری و همچنین هضم شدن نهاد ریاست اجراییه در درون سیاست‌های ارگ می‌باشد و این به معنای عدم دست‌رسی نماینده‌ی این حزب در قدرت محسوب می‌گردد.

سران جمعیت اسلامی پندی قبل طی کنگره‌ای در کابل، دست به تغییرات اساسی در ساختار شورای رهبری این حزب زدند و طی آن، چهره‌های را وارد فهرست شورای رهبری نمودند که از یک سو نقادان سراپا برهنه‌ی حکومت وحدت ملی بودند و از جانبی سابقه‌ی چندان جالبی با سایر احزاب از جمله حزب اسلامی به رهبری حکمتیار نداشتند. جالب‌تر از همه این‌که در این فهرست، نام دکتر عبدالله ذکر نشده است، گویا سران جمعیت اسلامی به شمول عطا محمد نور، یونس قانونی، اسماعیل خان، صلاح‌الدین ربانی و جمعیتی‌های دیگر از دکتر عبدالله ناامید شده اند و برای تصامیم آینده‌ی این حزب گزینه‌ی دیگری را جستجو میکنند. تمام این تحولات بیان‌گر بحران سیاسی وضعیت اسفناک کنونی بوده که در وهله‌ی نخست، حکومت وحدت ملی و شخص رییس جمهور به عنوان فرد اول کشور مسئول و مقصر آن است. در این میان آن‌چه به آن به دیده حتم و قطعی می‌توان دید این است که سیاست‌های تیمی برخاسته از علایق و وسالایق سیاسی مشخص و وابسته به یک جریان معین، هیچگاهی پاسخگوی نیازمندی‌های کنونی کشور نبوده و نمی‌تواند منافع کلان دولت و دستاوردهای پانزده سال اخیر در عرصه‌ی مردم سالاری را حفظ و نگهداری نماید.

به این طرف از جدی‌ترین چالش‌های حکومت «به احتساب حکومت حامد کرزی» محسوب می‌گردد، که متأسفانه هیچ‌گاهی از جانب رهبری حکومت به آن معضل توجه لازم صورت نگرفته و به سخن دیگر، وقوع رخداد‌های انتحاری مرگبار و قربانی دادن افراد ملکی در کشور تاریخ نسبتن طولانی دارند، دست کم در یک و نیم دهه‌ی اخیر و خصوصن در دو سال اخیر، مردم افغانستان گواهِ نامنی‌های فراوان در اقصی نقاط کشور بوده و مردم افغانستان پس از هرچندی قربانی تاخت و تاز و حملات خونبار دشمن می‌شوند که در تازه‌ترین مورد، تعدادی قابل ملاحظه و بی‌شماری از هموطنان بی‌دفاع ما در اثر حمله‌ی مرگبار انتحاری در کابل و در ساحه‌ی چهار راه زنبق وزیر اکبرخان، به خاک و خون کشانده شد. به هر ترتیبی، باید اذعان داشت که بحران امنیتی در دوران حکومت وحدت ملی حادث شده و رقم افراد ملکی و نظامی که قربانی پدیده‌ی شوم انتحاری می‌گردد، درشت‌تر شده اند و امروزه ناامنی و بی‌ثباتی در سراسر کشور بیداد می‌کنند.

معادله‌ی جنگ و صلح و بحران امنیتی در کشور وقتی پیچیده‌تر و عمیق‌تر می‌گردد که رهبری حکومت تحلیل واقع‌بینانه و درک درست از کم و کیف نقاط قوت و ضعف دشمن و تهدیدهای امنیتی ندارد و همواره تعریف شان از دشمن در نوسان است. سیاست میهم و دو پهلوی رهبری حکومت در قبال گروه‌های تروریستی و دهشت‌افگن، از دیر زمان به این سو از دیگر مشکلات است که هزینه‌ی سرسام‌آور را در پی داشته است. گماشتن افراد نالایق و ناکارآمد در رأس نهادهای امنیتی که عینی‌ترین نمونه‌ی آن؛ وزرای پیشین و برحال دفاع ملی و امور داخله، رییس

عزل و نصب‌ها، جلو خون و بحران...

تقنینی رییس جمهور غنی از سمت‌اش برکنار شد، او بعد از بر کناری‌اش دست به تشکلات جدید اعتراضی زد و بیشتر تاجیک‌های افغانستان به حمایت از او لوی اعتراض را برافراشتند و خواهان اجرای عدالت در مورد او شدند. این جریان اعتراضی سیاسی مقرون بود با تعاملات سیاسی عطا محمد نور به عنوان شاخص‌ترین چهره‌ی مردمی تاجیک‌ها با ارگ ریاست جمهوری. آقای نور در گیرودار و بحبوحه‌ی نشست با ارگ آن چنان مصروف چانه‌زنی بود که هیچ صدای اعتراضی هم حزب‌اش «احمد ضیا مسعود» را نشنید و او را به قول خودش در راه مبارزه با حلقات ارگ و سپیدار تنها گذاشت، اما بعد از چانه‌زنی های متداول با جانب ارگ، نتوانست به یک توافق دو جانبه برسد، لذا دوباره به سراغ نیروهای نسبتن غیر فعال یا نیمه فعال مثل احمد ضیا مسعود و جنرال دوستم معاون خلع قدرت شده‌ای ریاست جمهوری رفت و با همدیگر گفتگو نمودند. طی این نشست‌ها آقای نور و جنرال دوستم با همدیگر پیمان وفاداری بسته نمودند و خواهان همکاری‌ها در عرصه‌ی سیاسی شدند. ائتلاف‌های از این دست در حالی سامان می‌یابد که عبدالطیف پدram یکی دیگر از چهره‌های سیاسی تاجیک‌ها، با شعار عدالت طلبی هر روز و هر دم در حضور رسانه‌ها و مردم افغانستان شلاق خشین اعتراض‌اش را بر بازوان عریان و ناتوان حکومت وحدت ملی می‌زند. او با صراحت تمام بیان می‌کند که حلقات فعال در درون ارگ در حال فعالیت و طرح براندازی چهره‌های قومی بوده، تا آنان را با طرفنده‌های غیر مترقبه از ساختار تصمیم گیری دور نموده و حکومت را لانه‌ای برای عملکردهای تیم خاص نمایند. برخی از کارشناسان باور دارند که تغییرات در سطوح

پندی پیش رییس جمهور غنی تحت جو سنگین فشار و اعتراضات مردمی، وزیر دفاع ملی و رییس ستاد ارتش را بخاطر کم کاری و غفلت در وظیفه که منتج به وقوع حملات مرگبار شفاخانه سردار داوود و قول اردوی شاهین شدند، مجبور به استعفا کرد، اما دیری نپایید که آن‌ها در کشورهای اردن و قزاقستان به عنوان سفیر مقرر شدند. به دنبال آن هرچند ۲۴ افسر نظامی را بدلیل کم کاری و غفلت در وظیفه که گویا منتج به وقوع حمله‌ی مرگبار انتحاری در قول اردوی ۲۰۹ شاهین شد را سبکدوش و از وظیفه برکنار نمود، اما این برکناری‌ها در واقع ادامه‌ی همان اقدامات ظاهر پسند دولت مردان می‌باشد و ناگفته پیداست که پرونده‌های حمله‌ی مرگبار چهار راه زنبق وزیر اکبرخان نیز با برکناری چند افسر نظامی که هیچ درد مردم را مداوا نمی‌کند بسته خواهد شد.

به باور من، چنین اقدامات رهبری حکومت گره از بحران امنیتی کشور نخواهد گشود و تضمین قوی برای جلوگیری و کاهش رویدادهای مرگبار احتمالی در آینده ها نمی‌تواند قلمداد شود. اقدامات از این دست صرف بمنظور بستن پرونده‌های رویدادهای کلان و خاموش کردن اعتراضات مردم صورت می‌گیرد، نه به هدف آوردن اصلاحات پایدار و تغییرات مثبت. رویداد خونبار شفاخانه‌ی ۴۰۰ بستر، رخداد تلخ قول اردوی ۲۰۹ شاهین و حمله‌ی مرگبار وزیر اکبرخان که هفته‌ی قبل اتفاق افتاد، روایت‌گر وضعیت شکننده‌ی امنیتی و حکایت‌گر اوج‌گیری قدرت دشمن و به مفهوم غفلت و بی‌پروایی اربابان سیاست می‌باشند.

با عطفی به گذشته، چالش امنیتی در کشور، از دیر زمان

یافتن پاسخ همه جانبه و برخاسته از تجارب تحقیقی در این مورد نیازمند مطالعه‌ی دقیق و شناسایی عوامل اساسی دخیل در ساختارهای اداری کشور بوده، که در ظرفیت این نوشته نمی‌گنجد. اما آن چه به عنوان پاسخ اجمالی، محراق توجه بوده این است که حکومت وحدت ملی هیچ‌گاهی در اشغال و توزیع مناصب کلان حکومتی اصل شایسته‌سالاری را به عنوان مهم‌ترین عنصر دموکراسی و قانون محوری را به نشانه‌ی بنیادی‌ترین عنصر تشکیل دهنده‌ی یک نظام با بافت مردم محور در نظر نداشته، بل که اراده‌ی ملی و منافع کلان کشوری در تمام مقاطع قربانی زدوبندها وطمعه‌های سیاسی سران ارشد حکومت گردیده است.

واضح است که سکاندانر حکومت وحدت ملی توان رهبری و مدیریت کشور را نداشته و این خلاء مدیریتی در تمامی ساختارهای حکومت نمایان است. حمله‌ی خونین هفته‌ی گذشته در قلب پایتخت و در یکی از مکان‌های به شدت امنیتی و دیپلمات نشین که جان حدودن ۱۰۰ نفر را گرفت و نزدیک به ۵۰۰ نفر در آن زخم برداشتند ، ضعف مدیریتی و ناتوانی حکومت را به همگان هویدا نمود، ناتوانی در صفوف امنیتی و عدم نظارت جدی بر استخبارات و مراکز کشفی یک‌باری دیگر چهره‌ی حکومت وحدت ملی را وارونه جلوه داد و وعده‌های چرب و نرم آنان را نقش بر آب نمود.

اما در عرصه‌ی سیاسی از میان دیگر اتفاقات جدید، برکناری احمد زبیر مسعود مشاور شورای امنیت ملی در رسانه‌های اجتماعی و در میان کاربران شبکه‌های اجتماعی خبر ساز شده است . احمد ضیا مسعود پدر زبیر مسعود دو ماه قبل توسط فرمان

- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: هفته‌نامه صدای مردم

آدرس دفتر: کابل، کارته ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول
عبدالخالق آزاد
شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸
سر دبیر
اسحق‌علی احساس
ایمیل: sadaaym@gmail.com
زیر نظر شورای نویسندگان

نقد اجتماعی

سکوت در برابر کسوت مرگ

جلیل رونق

با آن که یک قرن و نیم می‌شود که مردم عام جامعه‌ی ما گذاره‌ی وحدت را به جای تشتت جاگزین کرده است، ولی هنوز هم تشتت حرف اول روزگار ماست. در سایه‌ی گذار از تشتت به وحدت آن چه الزامی است، نفی خشونت و استقرار نظم و قانون در جامعه می‌باشد. در رفتار قانونی است که آدمیان آدم گونه با هم زندگی می‌کنند و به تعبیر سعدی؛ «اعضای یکدیگر» می‌شوند. ولی با تأسف در جامعه‌ی ما همین گذاره‌ی وحدت و هر نوع رفتار قانونی و انسانی، مورد بی‌مهری معماران قرار گرفته است. در چنین جامعه‌ای است که اعضا، نه بر محور «اعضای یکدیگر» بل که بر محوریت زور بیشتر و سهم بیشتر و در نتیجه با نوع آناشسیسم در کنار هم به سر می‌برند. آناشسیسمی که جامعه را دارنده‌ی هزار زخم بی‌درمان می‌کند و در چنین بی‌درمانی است که آدمیان به عمق فاجعه‌ی هم‌چون چهارراه زنبق، فقط به کالبد تگرگ زده‌ای می‌ماند که در برابر کسوت مرگ، سکوت کرده است.

این سکوت مرگ‌بار است که رفته‌رفته به غول و غول‌گری زمینه می‌دهند تا جان بگیرند و به تعبیری؛ «جان گرفتن غولان موجب خواب خرد» می‌شود. این‌جاست که جامعه مشتت می‌شود و حکومت‌های استبدادی هم جان می‌گیرند. متأسفانه در افغانستان، هم جامعه با رفتار بدوی و خارج از چارچوب قانون فعال است و هم این بدویت اجتماعی به حکومت‌های استبدادی زمینه‌ی رفتارهای فرا قانونی داده است. بی‌سبب نیست که فجایع رخ می‌دهند و جامعه‌ی ما در مقابل چنین فجایع فقط نظاره‌گر عادی است، گویی همه چیز روال عادی‌اش را دارد. در حقیقت، فاجعه خلق کردن امری است که در بستر تفکر بدوی بوجود می‌آید و در دل جامعه‌ای با چنین تفکری است که فاجعه‌ها عادی می‌شوند و جزء رفتار اجتماعی جامعه.

اساس پشت سر چنین سناریویی، حکومت‌های مستبد و رعیت‌خواه قرار دارند، نه حکومتی که با دموکراسی اصیل سازگاری داشته باشد. این حکومت‌ها نفع شان را در ابقای بدویت بی‌بند و قید در جامعه می‌بینند تا جامعه‌ی در بند قانون؛ دلیل‌اش هم این است که جامعه‌ی قانون‌مند اصولن حکومت‌های در بند قانون را می‌پذیرد و در چنین جامعه‌ی حکومت‌های قانونی هم مکلف به انجام مسئولیت قانونی خویش می‌باشند. به بیان دیگر در جامعه‌ی قانون‌مدار، حکومت‌ها به نسبت مکلفیت در انجام مسئولیت شان پاسخ‌گو اند و مردم جامعه پاسخ طلب، بنابراین در چنین جامعه‌ی قدرت از قانون منشأ می‌گیرد و همه چیز از آن مردم است. ولی با تأسف در جامعه‌ی افغانستان به نسبت خصوصیتی که در فوق برای یک جامعه ذکر شد، حکومت به مردم پاسخ‌گو نیست، بل که مستبد است. به همین لحاظ بحث نظارت و انتظار نقدپذیری که لازمه‌ی جامعه‌ی مدنی و دموکراسی است، در این گونه حکومت‌ها، بحث چندان مطلوبی نیست.

در سایه‌ی حکومت‌های انتقادناپذیر و سرکوبگر در عین اقتدار فوق‌العاده‌ی آن، جامعه از خودسران پر می‌شود. در واقع این گونه حکومت‌ها برای افراد غول‌منش زمینه‌ی بیشتر غول‌گری را می‌دهند و با سرکوب‌گری، خشیت خشونت را بیشتر در جامعه می‌تند. این جاست که در حکومت‌های استبدادی ولو توتالیتر، ثبات سیاسی فراهم نمی‌شود و جامعه بزم‌گاه خودسران می‌شود، آن‌جاست که حکومت‌ها نه تنها مکلف به انجام مسئولیت قانونی‌اش نیستند، بل که مقتدر بی‌چون و چرا می‌باشند. به همین دلیل است، با آن‌که مسئولان درجه اول فاجعه‌های نظیر چهارراهی زنبق، از همان ابتدا مشخص اند، اما هیچ کسی مجرم نیست و هیچ اراده‌ی در حکومت برای تشخیص و شناسایی عاملان و حامیان این چنین فاجعه‌ها وجود ندارد. در چنین جامعه است که مسوولیت به سکوت و بالاخره به جنایت می‌انجامد.

فاجعه‌ی چهارراه زنبق، چیزی بیشتر از یک فاجعه است، بی‌مسئولیتی حکومت باشد سرچایش ولی در سطح جامعه، وقتی اکثریت قاطع مردم با یک نوع بی‌اعتنایی با آن برخورد می‌کنند، نگران کننده است. زیرا در برابر مردمی بی‌تفاوت است که حکومت‌ها خودکامه می‌شوند و فرا قانونی عمل می‌کنند.

افغانستان در دام جنایت افراط‌گرایی و رویای پایان فاجعه

بشیر یآوری



حمله‌ی انفجاری مرگبار روز چهارشنبه «۱۰ جوزا» در امنیتی‌ترین نقطه‌ی شهر کابل در چهارراه زنبق وزیراکبر خان یک بار دیگر فاجعه‌ی انسانی آفرید و منجر به کشته و زخمی شدن صدها انسان گردید. هنوز آمار دقیق تلفات این حادثه تثبیت نشده است. رسانه‌ها از کشته شدن بیش از ۱۰۰ تن و زخمی شدن نزدیک به ۵۰۰ تن گزارش داده اند. از سرنوشت تعدادی از قربانیان خبری نیست و وضعیت زخمی‌های این حادثه وخیم اند، از این رو آمار قربانیان می‌تواند تغییر کند. هرچند گروه‌های افراطی-اسلام‌گرا «طالبان و داعش» که چنین حملات مرگ‌بار را در افغانستان انجام می‌دهند مسئولیت این حمله را به عهده نگرفته اند اما اداره امنیت ملی حکومت افغانستان گفته است که این حمله از سوی شاخه‌ای از گروه طالبان «شبه‌حقاتی» انجام شده است. شکی نیست که این حمله از سوی افراط‌گرایان مذهبی انجام نشده باشد.

به طور معمول هرگاه‌ی که این جنایت‌کاران در عملیات شان تیری به اهداف شان زده نمی‌توانند و بانی جنایت می‌گردند با بی‌شمی به کتمان حقیقت و دروغ می‌پردازند، تا از طرفی روپوشی بر جنایت‌های بشری شان اندازند و از طرف دیگر بتوانند در میان توده‌های مذهبی جایگاه و مشروعیت شان را از دست ندهند. مهم نیست که این حمله از طرف کدام گروهی تروریستی اسلام‌گرا انجام شده باشد، مسأله این است که این حمله جنایت‌کارانه بوده و باعث کشتن و زخمی شدن صدها انسان گردیده است. همه‌ی قربانیان غیرنظامیان هستند و صدها خانواده داغدار گردیده و عزیزان شان را از دست داده اند. این حمله مانند صدها حملات مرگبار انتحاری و تروریستی به پشتوانه و توجیه باورهای مذهبی و برای تأمین اهداف سیاسی قدرت‌های سلطه‌جو انجام شده است. قربانیان این حادثه از توده‌های محروم اقوام، طبقات و طیف‌های مختلف اجتماعی هستند و این واقعیت را می‌رساند؛ وضعیتی که در افغانستان حاکم است از مردم‌عادی و نه از اعیان و کاخ نشین‌ها بدون تفکیک قربانی گرفته و می‌گیرد.

این حمله در نقطه‌ای مهم و حساس شهرکابل انجام شد که از موقعیت‌های دیگر این شهر، بنابه به بودن ادارات دولتی و نمایندگی‌های خارجی توجه امنیتی در آن بیشتر صورت می‌گیرد اما با وجود آن، تانک‌آب پُر از مواد انفجاری در آنجا برده شده و در چند قدمی ارگ ریاست جمهوری انفجار داده می‌شود. این مصداق روشن از ناکارگی حکومت است، که باعث می‌شود در چند قدمی مقر قدرت «ارگ» به این سادگی چنین حملات مرگبار سازماندهی و انجام شود. این حادثه‌ی مرگبار یک موردی از صدها مورد فجایع بشری است که در

افغانستان با پشتوانه‌ی تحمیق مذهبی انجام شده و منجر به مرگ و معلول شدن صدها انسان گردیده است و پوتانسلیل این جنایت، افراط‌گرایی مذهبی است که در نتیجه‌ی سه دهه اسلام‌گرایی، ترویج فرهنگ جهادگری در افغانستان تقویت یافته است. آن‌چه در افغانستان جریان دارد نتیجه‌ی جهالت و افراط‌گرایی مذهبی به سطح و شیوه‌های متفاوت بوده که در نزدیک به چهل سال گذشته به پشتوانه‌ی کشورهای مداخله‌گر منطقه، اسلام‌گرا و امپریالیسم جهانی پرورده شده است. جنایتی که هر روز در این سرزمین بوجود می‌آید، براین‌د از افراط‌گرایی توأم با قبیله‌گرایی است که در بدنه‌ی جامعه‌ی افغانستان تولید و بزرگ شده است و ریشه‌های آن در نسل جدید این کشور در حال سرایت و نطفه‌گذاری است. افراط‌گرایی مذهبی در طول پانزده سال گذشته در تحت حکومت دموکراسی آمریکایی بیشتر از پیش تقویت یافته است.

اکنون مراکز تحصیلی، آموزشی و مذهبی جامعه‌ی افغانستان به مراکز تقویت باورهای افراط‌گرایی مذهبی و اسلام‌مستی تبدیل شده است و حتا در این مراکز سازماندهی علمیات تروریستی نیز صورت می‌گیرد، که در سال‌های گذشته و چندماه پیش از مراکز آموزشی و مذهبی سلاح و مواد انفجاری بدست آمده است. پس از هر رویداد حملات انتحاری، حکومت و کاخ نشین‌ها به عوام فریبی و شعارهایی دروغین متوسل می‌شوند و مردم با ابراز احساسات درد شان را تقلا می‌کنند و آرزوی تغییر وضعیت می‌نمایند.

سوال این است که این وضعیت فاجعه‌بار را چگونه می‌توان نقطه ختم گذاشت؟

واکنش‌های اجتماعی که تاکنون در پیوند به این حمله‌ی

دولتی که پس از حاکمیت طالبان به پشتیبانی کشورهای خارجی در افغانستان بوجود آمد و آن‌چه در این کشور جریان دارد ثابت کرده است که تا کنون در افغانستان جریان اجتماعی و سیاسی شکل نگرفته است که بتواند بر معضلات پیچیده‌ی اجتماعی این کشور فایق بیاید و نیز برنامه و دیدگاه روشن سیاسی و فرهنگی برای تضعیف افراط‌گرایی داشته باشد. به طور کلی چهار جریان در افغانستان وجود دارد. جریان اسلام‌گرای سیاسی اخوانی و ولایت فقیه‌ی که در هسته‌ای آن جهادگران قوم‌گرا چه از نسل پیشین و چه از نسل جوان‌تر قرار دارند. دوم؛ جریان متشکل از تکنوکرات‌های قبیله محور که از دل همین گروه‌های اسلام‌گرا متولد شده و در غرب زندگی کرده اند. سوم؛ نسل جوان تحصیل کرده که پس از حکومت طالبانی در صحنه آمده است که دموکراسی خواه اند و رویایی مدنیت‌گرایی لیبرال دموکراسی را برسر دارند، اما نسبت به معضلات ریشه‌دار اجتماعی و از جمله به پدیده‌ی اسلام‌گرایی و افراط‌گرایی با دید منفعلانه برخورد دارند و در برزخ اسلام‌گرایی و سکولارگرایی لیبرالیستی در گردش است. جریان چهارمی همان سوسیالیست‌های چپ اندیش است که در تشتت و گیجی پس از سه دهه سرکوب و انزوای اجتماعی و سیاسی درگیر است. چگونه می‌توان بر وضعیت فاجعه بار حاکم نقطه‌ی پایان گذاشت؟

مرگبار صورت گرفته اند نشان می‌دهند که همه شوکه شده اند. گروهی تغییر نظام سیاسی را نقطه پایان این وضعیت می‌دانند و در تلاش شکل‌گیری اعتراض‌های اجتماعی اند و گروهی خواستار تغییر رویکرد حکومت در گرفتن امنیت شهروندان و مقابله با گروه طالبان و سایر شورشیان اند. در سال‌های اخیر هردوی این رویکرد تجربه شده است. تغییر حکومت کارساز نشده و رویکرد آوردن اصلاحات در حکومت و تغییر موضع با طالبان نیز واقعیت نیافته است و به نحوی در پانزده سال گذشته موضع منفعلانه نسبت به تقویت افراط‌گرایی وجود داشته که اکنون به یک تهدید بزرگ مبدل شده است. سوال این‌جاست، اگر نظام تغییر کند چه حکومتی با کدام برنامه و رویکرد، رهبری کشور را بدست بگیرد؟ که بتواند امنیت شهروندان را تأمین کند و نیز موضع درستی را در کشاکش منافع استراتژیک و درازمدت کشورهای منطقه و قدرت‌های امپریالیستی برای مبارزه با افراط‌گرایی که اکنون چالش بزرگ برای زندگی مردم است، اتخاذ کند و نیز برنامه‌های قوی و حساب شده برای از بین بردن این پدیده در دستور کار بگیرد. دولتی که پس از حاکمیت طالبان به پشتیبانی کشورهای خارجی در افغانستان بوجود آمد و آن‌چه در این کشور جریان دارد ثابت کرده است که تا کنون در افغانستان جریان اجتماعی و سیاسی شکل نگرفته است که بتواند بر معضلات پیچیده‌ی اجتماعی این کشور فایق بیاید و نیز برنامه و دیدگاه روشن سیاسی و فرهنگی برای تضعیف افراط‌گرایی داشته باشد. به طور کلی چهار جریان در افغانستان وجود دارد. جریان اسلام‌گرای سیاسی اخوانی و ولایت فقیه‌ی که در هسته‌ای آن جهادگران قوم‌گرا چه از نسل پیشین و چه از نسل جوان‌تر قرار دارند. دوم؛ جریان متشکل از تکنوکرات‌های قبیله محور که از دل همین گروه‌های اسلام‌گرا متولد شده و در غرب زندگی کرده اند. سوم؛ نسل جوان تحصیل کرده که پس از حکومت طالبانی در صحنه آمده است که دموکراسی خواه اند و رویایی مدنیت‌گرایی لیبرال دموکراسی را برسر دارند، اما نسبت به معضلات ریشه‌دار اجتماعی و از جمله به پدیده‌ی اسلام‌گرایی و افراط‌گرایی با دید منفعلانه برخورد دارند و در برزخ اسلام‌گرایی و سکولارگرایی لیبرالیستی در گردش است. جریان چهارمی همان سوسیالیست‌های چپ اندیش است که در تشتت و گیجی پس از سه دهه سرکوب و انزوای اجتماعی و سیاسی درگیر است. چگونه می‌توان بر وضعیت فاجعه بار حاکم نقطه‌ی پایان گذاشت؟